



نوشتهٔ محسن صدر نخست وزیر
و رئیس اسبق سنای ایران

یادداشت‌های صدر الاشراف

اختلاف کاشانی
با
دکتر مصدق

۶۴

باری این قبیل اعمال هم وسیلهٔ انتقاد کاشانی و مخالفین دیگر مصدق قرار گرفت.

دستهٔ موثر مجلس یعنی نهضت ملی و دستجات دیگر که تابع دستهٔ اول شده بودند کاری جز وساطت در اصلاح مابین دکتر مصدق و کاشانی نداشتند زیرا اختیار قانون گزاری به دکتر مصدق داده شده و دولت هم با نهایت بی‌اعتنائی بمجلس رفتار می‌کرد و کمتر در مجلس حاضر میشدند و مدت‌ها وقت نمایندگان صرف آمد

ورفت نزد آقای کاشانی یا دکتر مصدق میشد ولی دکتر مطدق که در اوج قدرت بود عوامل قدرت دولتی از قوای انتظامی و آرتش و حکومت نظامی و قوهٔ عوام و هوچی‌ها بنام ملت آلت اجراء مقاصد او بوداعتنا بخالفت کاشانی نکرده میتینگ‌ها در طهران و سایر ولایات برای دادن اختیارات یکساله بمصدق برپاشد و سیل تلگرافات مصنوعی و طومارهای چهل پنجاه ذری چلوار که بیشتر با رنگ قرمز امضاء شده و مینوشتند باخون خود امضا میکنیم از ولایات بمرکز روان شد - تعجب در این است که همه میدانستند این تلگرافات و طومارها مصنوعی است و مثلا پنجاه هزار نفر اهالی خوزستان بی سواد چه میدانند که دادن اختیارات بمصدق بروفق صلاح مملکت است و آن مردم را چه غم که طومارها را باخون خود امضا کنند ولی عقلا مملکت باین مسخره بازیها نگاه میکردند اجازه نداشتند زیرا مجلس شوری که مرکز ثقل مملکت و مرجع مردم است همانطور که گفته شده بود مرکب بود از هدهٔ مجذوب که شریک در ایجاد قدرت برای آن دولت بودند و جمعی مرعوب که فاقد شهامت و حریت بودند بالجمله کاشانی و چند نفر و کلا که مخالفت با تفویض اختیار قانونگذاری کرده بودند شکست خوردند و اکثریت مجلس اختیار یک ساله را تصویب کرد و از این موقع دسته اقلیت مخالف دولت مصدق تشکیل شد و روزنامه‌های موافق دولت هتاکگی و بدگوئی و فحاشی را نسبت بآن دسته بخصوص نسبت بکاشانی بدرجهٔ بسانید که مورد تنفر عامه بود و در تمام این قضایا شاه نه فقط ابراز مخالفت نکرد بلکه به مجلس سنا که نفوذی در آن داشت توصیه می‌کسرد که با مصدق موافقت کنند در حالیکه همه میدانستند شاهنشاه از این وضع ناراضی است و نهایت دل تنگی دارد..... و چون مجلس سنا در تصویب چند قانون تبرئه خلیل طهماسبی قاتل رزم آرا - صادره تمام اموال قوام السلطنه بدون محاکمه اختیار قانون گزاری یکساله بمصدق تردید میکرد و مصدق استنباط مخالفت از مجلس سنا میکرد ناگهان نظری از دست و کلا و نهضت ملی در مجلس شوری اظهار شد که مدت نمایندگی اعضاء مجلس سنا مانند مجلس شوری نباید از دو سال تجاوز کند و این نظر بفوریت بصورت قانون از مجلس گذشت و خواهی نخواهی بامضاء شاه رسانیدند و بعد از تصویب بلافاصله

قدغن کردند که اعضاء سنا را بمجلس که محل انعقاد جلسه سنا بود راه ندهند و با اهانت رئیس و اعضاء سنا را از ورود بمجلس جلو گیری کردند

ناگفته نماند که در مدت گذشته حزب توده که در دولتهای سابق در اختفا میزیست و در پنهانی فعالیت میکرد چون هدف آن حزب ضدیت با مقام سلطنت بود دکتر مصدق تاحدی جلو پیشرفت آن حزب را باز گذاشته بود در اجتماعات و میتینگ‌ها از تظاهرات آنها استفاده میکرد و حزب ایران را که پیوستگی با حزب توده داشت علناً تقویت می نمود - موضوع دیگر که در این اوقات جلب توجه میکرد این بود که زمزمه در مجلس آغاز شد که بعضی از مواد قانون اساسی مربوط باقدرات سلطنت در مدت گذشته خوب تفسیر نشده و شاه هیچگونه اختیاری در امور مملکت ندارد و همه این موارد از قبیل فرماندهی کل قوا و عزل و نصب وزراء تشریفاتی و من باب احترام صوری است و هدف دکتر مصدق و طرفداران اوسلب عنوان فرماندهی کل قوا از شاه و تفویض بدکتر مصدق بود و بعد از پیغامهایی که مابین شاه و دکتر مصدق رد و بدل میشد بالاخره چند نفر از نمایندگان از طرف مجلس مأمور مذاکره با شاه شدند و فرمولهائی در این موضوع تهیه شد و مدتی هشت نفر نمایندگان که مأمور مذاکره با شاه بودند اوقات خود و مجلس را صرف آمد و رفت نزد شاه و دکتر مصدق می کردند - دسته اقلیت مخالف دولت هم در این موضوع تقریباً سکوت داشت و اوضاع بدین منوال می گذشت تا اینکه عصر روز هشتم اسفند ۳۱ خبری منتشر شد که شاه فر دخیال حرکت بخارجه دارد. ظاهر بعنوان

معالجه ولی معلوم نبود آیا شاه بواسطه خستگی و ناگواری اوضاع است که بدون اطلاع همه کس می خواهد ناگهان مسافرت بخارجه کند یا دکتر مصدق خواسته که چندی در ایران نباشد ولی بعد معلوم شد او مطلع از مسافرت شاه بوده و انتظار آنرا داشته و قرار بوده است ظهر روز نهم اسفند او با وزراء بیایند در بار و موقع حرکت شرفیاب شوند.

من صبح روز نهم اسفند بتصور اینکه ناچار رجال مملکت از این حرکت ناگهانی شاه مطلع و در دربار جمع شده اند تا بفهمند امر از چه قرار است و شاه باینصورت چرا می خواهد مسافرت کند رفتم دربار ولی از هر طرف که خواستم بطرف عمارت دربار بروم عده نظامی با تانک و مسلسل جلو خیابان کاخ را بسته و مانع از عبور بودند این وضع بر تعجب من افزود و پرسیدم این محاصره برای چیست صاحب منصبان نظامی گفتند چون مردم قصد اجتماع و آمدن بدربار دارند جلو گیری میشود. من با مذاکره با بعضی افسران بالاخره موفق شدم که به عمارت دربار رفتم در حالی که دربار یکلی خلوت و سکوت محض بود. قدری توقف کردم

تا آقای علاء وزیر دریا آمد از او جو یا شدم چه خبر است؟ او هم مثل من میبوت بود من خواستم حضور شاه شرفیاب شوم معلوم شد مایل بملاقات کسی نیست ولی من اصرار ورزیدم تا ناچار اجازه ملاقات بمن داده شد - حالت شاه بکلی غمناک و گرفتگی در صورت او هویدا بود من با تأثر پرسیدم برای چه وبدون سابقه باین صورت قسم مسافرت دارید بویه ناخوشی و کسالت متوسل شد ولی من مجال نداده و بی محابا گفتم پادشاه مملکت نیاید بی خبر وبدون مقدمه مسافرت کند و مردم نخواهند گذاشت اعلیحضرت تشریف ببرند .

شاه در جواب من فرمودند مردم که ساکت هستند و از اوضاع راضینند - من باینانی رفع این شبهه را از شاه کردم و در همان وقت صدای جماعتی از مردم که محاسره نظامیان داشکسته و جلو دربار جمع شده بودند بلند شد که ما نمی گذاریم شاه برود و فریاد زنده باد شاه و مرده باد مخالفین شاه دقیقه بدقیقه زیاد میشد .

من دانستم که غوغا بلند شده و شاه هم مایل بود که من حرق را کوتاه کنم لذا بر خاسته رفتم ولی در جلو دربار گرفتار مردم شدم و بالاخره بزحمت از میان انبوه جمعیت رفتم و مترصد پیش آمد اوضاع شدم و شنیدم که مردم بازارها را بسته و درب خانه آقای حاج سید محمد مجتهد بهیانی جمع شده و او را اوار کرده اند که برود نزد شاه و از مسافرت شاه جلو گیری کند و همینطور شد و نزدیک غروب بعضی از افسران ارتش که دل پری از مصدق السلطنه داشتند با جماعتی از مردم بطرف خانه او حمله ور شده و هر چند نظامی های محافظ درب خانه مصدق جلو گیری از هجوم مردم بخانه او کردند ولی چون در آن ساعت خطر جانی برای مصدق بود بالباس آزاد پیژامه از نردبان بخانه همسایه گریخت و با همان لباس خود را بستاد ارتش رسانید و باینک عده نظامی بطرف مجلس رفت و میخواست در مجلس متحصن شود ولی تأنیمه های شب نظامی های طرفدار او بر اوضاع مسلط شده و عده ای از مهاجمین بخانه او را دستگیر و اطراف خانه او را با افراد زیاد نظامی و تانک محصور کردند و نصف شب بخانه خود برگشت ولی در مجلس با دسته و کلای مخالف خود روبرو شد و صریحاً باو گفتند تو رئیس الوزراء یعنی هستی و این جمله را برای آن گفتند که چند نوبت و کلام اقلیت از خود او و بعضی وزرای او استیضاح کرده بودند و او باینی اعتنائی به مجلس نیامده بود .

ادامه دارد